



۲۰۱۷/۳/۱۸



م، نعیم بارز

## نگاه های متفاوت من به

### «تکمله دوم، دلیل این تغییر چیست؟»

محترم آقای سدید: من بیمورد نگفته بودم که شما مثل یک دوشگر حرفه ای در مسابقه قرار گرفته اید، زیرا چنان با شتاب روانید که حتی به آخر خط هم فکر و نگاه نمی کنید. اگر بخواهید اثر شتاب و سرعت خود را در نوشته های تان دریابید، لطفاً یکبار دیگر «تکمله دوم» خود را از نظر بگذرانید، آنگاه خواهید دید که نه تنها یک کلمه و نه یک سطر بلکه یک پراگراف شش سطر را عیناً تکرار نموده اید. خوب می پردازم به اصل موضوع:

صفحه اول پراگراف اول: «این همه دانش مسلمانان علاوه بر آنچه اروپائیان در دوران اقامت خویش در سرزمین فلسطین طی دوران جنگ های صلیبی از مسلمانان آموختند، ورود و اقامت مسلمانان طی کم و بیش هشت قرن در اسپانیا، و در همسایگی یا نزدیکی برخی از کشور های اروپائی، سبب آشنائی بیشتر اروپائیان به فرهنگ و تمدن اسلامی گردید و همین آشنائی ها سبب شدند تا اروپائیان به ترجمه کتاب های مسلمانان - نوشته شده توسط خود مسلمانان، تألیف و ترجمه یا فراهم شده - و اندوخته های علمی آن ها که بعضاً ریشه در کار ملت های دیگر مثل هند و چین و یونان و روم داشت، شوند.»

محترم آقای سدید: آیا بهتر نبود برای نشان دادن عمق خرد و فلسفه جهان اسلام و خرد مسلمانان از افکار فلسفی یکی از فیلسوفان جهان اسلام چند سطر و یا دو سه صفحه به صورت نمونه می آوردید تا معلوم می شد که غربی ها در هشت قرن ارتباط با اسلام به غیر از آنچه که قبلاً مسلمان ها از یونان گرفته بودند، چه نکات نوینی را از فلسفه اسلام گرفته اند؟ سؤال اینست که اصلاً چرا غربی ها فلسفه یونان را از خود یونان و زبان لاتین (Latin) نگرفته باشند؟ آیا در یونان و کشور های غربی طوفان حضرت نوح یا صور اسرافیل صورت گرفته بود که هیچ اثری از نوشته و یا نقل و انتقال فلسفه یونان در افکار نسل های بعدی وجود نداشته که دانش خود را غربی ها از جهان اسلام گرفته باشند؟

آرامش دوستدار دوکتور به رشته فلسفه در کتاب تحقیقی اش «درخشش های تیره» گفته است مسلمانان فلاسفه را که از طریق ترجمه از یونان گرفته بودند طوری آن را در آوردند که با اندیشه اصلی اسلام در مغایرت قرار نگیرد. البته کسانی مثل زکریای رازی و چند تن دیگر هم بودند که سر ساز گاری با دین اسلام نداشتند، اما عمق فلسفه شان با فلسفه یونان و غرب متفاوت بوده است. باید تفاوت را نشان داد نه اینکه به تعریف و توصیف پرداخت.

گذشته از این آیا من و یا کس دیگری کاملاً از داد و گرفت جهان شرق و غرب انکار ورزیده، که شما به دفاع برآمده و می خواهید چهره اسلام را در فرهنگ جهان اسلام بدون سند و استدلال فقط با شاهد آوردن خوش نما و دلربا جلوه دهید؟

محترم آقای سدید اگر در پی کار تحقیق و پژوهش هستید باید در کار تحقیق این حقیقت تلخ تجاوز در ذات دین و حکم جهاد و عملکرد خون بار تاریخی اسلام را نیز نادیده نگیرید. آیا این همه کشور های که امروز به نام کشور های اسلامی یاد می شوند فقط از طریق دعوت و صرفاً تبلیغ رو به اسلام آورده و با رضایت خود شان به مرکز خلافت پیوسته بودند و یا زور شمشیر و عامل فشار باج و خراج و جزیه هم نقش داشته است؟

شما می دانید که پیوند انسان ها با دین و بندگی خاستگاه زمینی دارد، هر زمان که به تناسب تحولات در زمینه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مردم از واقعیت اصلی دین فاصله گرفته اند، با پهن بودن بستر فرهنگی دینی در کشور، انسان های مثل آیت الله خمینی و ملا محمد عمر و غیره به پا خاسته اند و اسلام ناب محمدی شان را با تمام وجوهای اصلی آن به تمثیل درآورده اند.

خوب می دانید که دین اسلام در اثر فشار و تلقین در طی صد ها سال، صد ها میلیون حامی و پیرو خود را در سراسر جهان در میان مردم عام و خاص بوجود آورده و حیف است که انسان مثل شما بجای دفاع از آزادی و دموکراسی به مثابه یک روشنفکر فعال و صادق انرژی تان را در راه دفاع از نظام به گفته خود تان دوران پنج صد سال «طلائی» خلافت عباسی ها به مصرف رسانید. می دانم که شما به آزادی و دموکراسی معتقد هستید و در پی آگاهی مردم خود می باشید و این را هم بهتر از من می دانید که حاکمیت های اسلامی از هر نوع آن با انتخاب و رضایت آگاهانه مردم بوجود نیامده اند، پس با درک چه نیاز و ضرورت می خواهید از حاکمیت اسلامی عباسی ها تصویر در خشان و بقول خود تان «طلائی» ارائه دهید. حاکمیت ملت ها در فضای آزادی از منطق جمعی بوجود می آید و انسان موقعی حاکمیت دل خواه خود را دارد که به عقل و تجربه خود به عنوان برترین معیار استناد نماید، نه آنکه به کتاب های آسمانی و یا با آثار مارکس و لنین . . . استناد شود.

هر استنادی به کتاب های آسمانی و یا به اصطلاح خرد تاریخی مسلمانان و آثار مارکس و لنین و غیره به عنوان برترین معیار، سلب حاکمیت از انسان و طبعاً سلب حاکمیت از ملت است.

– اینکه پیروان هر مذهبی ادعا می کنند که فقط مذهب خود شان از همه مذاهب صحیح و حقیقی تر است و مابقی همه نا حق و کاذب، حرفیست که در مشاجرات داخلی میان دستجات کمونیستی یا مذاهب و گروه های رنگارنگ اسلامی همواره مورد استفاده قرار گرفته و می گیرد. هر دسته ای دستجات غیر از خود را انحرافی و گمراه و دروغگو می شمارد. این فکر از همان اعتقاد به «حقیقت واحد» می آید و از لحاظ تاریخی و واقعیت عینی همه این دستجات و مذاهب در در ادیان از جمله ایده اسلام یا در ایده کمونیست نهفته اند، اینها تراش های به اصطلاح مختلف از یک کریستال هستند، اسلام خلفای راشدین، اسلام علوی، اسلام اموی، اسلام عباسی؛ اسلام صفوی؛ اسلام فاطمی مصر؛ اسلام عثمانی ترکیه، اسلام مغول ها در هند؛ اسلام خمینی، اسلام برهان الدین ربانی، اسلام ملا محمد عمر و گلبدین حکمتیار، همه مظاهر مختلف یک ایده اند، همه تراش های مختلف یک کریستال هستند و با همه مشاجرات میان خود شان وجه اشتراک شان بیش از وجه اختلاف و افتراق شان می باشد.

اگر روشنفکر افغان واقعاً در فکر روشنگری مردمند نخست باید تلاش صورت گیرد که مردم خود را از چنگال پیر، مرشد و ملا و افکار بسته دینی و ایدئولوژیک رها سازد تا بعد مردم بتواند به آزادی های دیگر خود فکر کرده و آشنا گردد. اگر افکار مردم گرفتار در انحصار ملا و مولوی و کمونیسم و فاشیسم قومی باشد، آزادی سیاسی و آزادی اجتماعی هیچ معنا و محتوایی برای مردم ندارد.

مسلمانانی به اصطلاح راستین و مسلمانان سنتی قرنهایست که نگذاشته اند و نمی گذارند که مردم با «اسلام واقعی» آشنا شود. همه تفسیرات و تاعویلات شان در خدمت این هدف بوده و هست که اسلام واقعی را از مومنین و مردم بپوشانند و یا به عباره دیگر سراسر تلاش و کوشش ها و حتی تهدید ها در این بوده و هست که هیچ کس حاضر نباشد اسلام واقعی را به عنوان اسلام معرفی کند تا آنها با تغییرات مورچه وار دولت ها، هسته اصلی فرهنگ مردم را که همان دین و مذهب است در حیطه صلاحیت خود داشته باشند و بدین ترتیب به حیات طفیلی و امر ونهی شان ادامه دهند.

حالت وحشت بار تروریسم امروز که همه جهانیان را به ترس و هراس انداخته است ریشه و منشأ در همان فرهنگ و سیاست اسلام واقعی دارد، ولی از چهره واقعی اسلام همه می ترسند، وقتی آن را می بینند، می گویند این اسلام نیست، اسلام چنین و چنان است. اما اسلام واقعی به اصطلاح مثل آتش زیر خاکستر است و گاه، گاه که شعله ور می شود مثلاً در مذهب شیعه دیدیم که خمینی اسلام را با تمام وجوهانش در ایران نشان داد و اسلام نوع سنی آن را ملا محمد عمر در افغانستان و داعش در عراق نشان دادند و پیروان آنها با سخت جانی و عملیات خونبار و وحشتبار ترین جنایات در پی احیای همان حاکمیت اسلام واقعی در سراسر جهان هستند.

با اینحال عصر جدید عصر گسست از عبودیت است، باور به آزادی انسان است و تلاش انسان برای اینکه سر افراز باشد و خود سرنوشت خود را تعیین کند، گسستن از دین نه به مفهوم دین ستیزی و دین زدایی بلکه با جدایی سیاست از دین است تا هر کدام در جایگاه خود وظایف شان را به آزادی و خوبی دنبال دهند.

صفحه دوم پراگراف چهارم. از قول - کریستف کلمبوس، دریانورد ایتالیایی:

"من مقصد عالی خود را که کشف راه هندوستان بود از کتاب (ابن رشد اندلسی) عالم اسلامی کسب کرده ام تا در نتیجه از آن راه توانستم موفق به کشف جزیره آمریکا گردم." (ایدئولوژی و فرهنگ اسلامی از دیدگاه ژول لایبوم، ص ۳۶۱).

محترم آقای سدید: این اظهار قدر دانی کریستف کلمبوس دریا نورد، از ابن رشد اندلسی، در کنار دانش علمی کریستف کلمبوس نشانگر صداقت اخلاق عالی او نیز است، اما سوال اینست در حالیکه ابن رشد و دیگر دانشمندان عرب و مسلمان آنقدر آگاهی و دانش علمی داشتند چرا خود قادر به کشف امریکا و هزاران ابتکار و اختراعی را که غربی ها موفق و پیش کش بشریت نمودند آنها به عمل نیاوردند؟ پاسخ روشن است زیرا در جوامع بسته اسلامی عالی ترین ارزش فرا گرفتن مسایل دینی و شرعی و عبادت خداوند است، به همین لحاظ مسایل دیگر نه چندان مورد توجه فرد مسلمانان قرار گرفته و نه مورد حمایت و تقدیر از جانب دولت های اسلامی.

محترم آقای سدید: اگر بار ها گفته ام که شما بجای استدلال و مدرک برای اثبات کار های فلسفی و علمی مسلمانان از آدم های با نام و نشان شاهد می آورید. اینک باز هم از: «آقای عبدالرسول یعقوبی، "لیبری و غیره سخن گفته اید و از دانش فلسفی یک فرد به عنوان مثال یعنی «ابن رشد و یا فارابی و ناصر خسرو بلخی و زکریای رازی» که بسیار مورد پسند و تأیید شما اند از یک کتاب یک چند سطری به عنوان به اصطلاح مشت نمونه خروار از موضع

فکری شان ذکری بعمل می آوردید که نیاورده اید، تا دیده و بحث می شد که چه تازگی و خردی در اندیشه و در فلسفه مسلمان ها بوده که قبل از آنها در فلاسفه یونان و غرب وجود نداشته است.

طوریکه از ریشه چند اصطلاح زبان عربی که به زبان لاتین منتقل شده، متذکر شده اید، کاش از مسایل علمی دیگری که بقول شما از عرب به غرب انتقال کرده و «تاثیرات ارزشمند علمی دانشمندان مسلمان بر اروپا و به خصوص بر تجدید حیات علمی آنان (رنسانس)» اثر داشته ذکر می نمودید و اما از چیز های تنها نام برده اید، چون مثلثات، شیمی، فیزیک، فلسفه ادبیات و غیره که هزار سال قبل از اسلام، یونانی ها و بعد غربی ها در آن مسایل پیشگام بوده اند. محترم آقای سدید: این چه نوع استدلالی است، که از نظر شما غربی ها در گذشته هیچ چیز نداشتند، همه چیز را از اسلام گرفتند و اسلام که همه چیز داشت امروز هیچ چیز ندارد و همه چیز خود را از غرب می گیرد و توضیح نداده اید که کار فلسفی، علمی و تخنیکی مسلمان ها با آنهمه پیشرفت چرا و در کجا و از چه زمان از حرکت بازمانده است؟ بیاد دارم که از فساد اخلاقی سخن گفته اید ولی فساد اخلاقی و عیاشی رهبران مذهبی و سیاسی عامل اصلی بشما نمی آید.

در جای دیگر آمده است: «خواهم لحظه ای را به آنچه پروفیسور گوستاو لوبون فرانسوی نیز در باره شهر طلیطله و کتاب هایش نوشته است، صرف کنیم؛ خالی از مفاد نخواهد بود. او می گوید: "در سال ۱۱۳۰ میلادی دارالترجمه ای در طلیطله یکی از مناطق اروپا تحت ریاست اسقف اعظم رایمند، تأسیس شد و تمام کتب مشهور علمای اسلام را از عربی به لاتین شروع به ترجمه نمودند و از این ترجمه ها موفقیت کاملی حاصل گردید، یعنی چشمهای اروپائیان از این کتب باز شده و دنیای تازه ای را توانستند به نظر بیاورند. این دارالترجمه نه تنها کتب محمد زکریای رازی بلکه نوشته های ابن سینا، ابن رشد آندلسی را که از علمای اسلام بودند به لاتین ترجمه نمودند، و از همه مهمتر مصنفات جالینوس، دیمقراطیس، افلاطون، ارسطو، اقلیدس، ارشمیدس، بطلمیوس را که مسلمین از یونانی به عربی ترجمه کرده بودند از عربی به لاتینی برگرداندند" (ایدئولوژی و فرهنگ اسلامی از دیدگاه ژول لایوم، مترجم محمد رسول دریائی، ص ۳۴۵)

محترم آقای سدید: این همه نام بردن بدون ارائه اقلای یکی دو نمونه از اندیشه فلاسفه جهان اسلام واقعاً برای همه خسته کن می شود. من بار ها گفته و اینک یکبار دیگر می گویم تفاوت ماهوی در استعداد ذاتی انسان مسلمان و انسان عیسوی یا انسان شرقی و غربی نیست، تفاوت و اختلاف را باید در سیستم های دینی - مذهبی بسته شرقی، غربی و جوامع دارای فرهنگ و سیاست آزاد غربی دید. چه در جوامع بسته دینی اندیشیدن و پرسش از انسان گرفته شده، ما هیچگاه از جمله نتوانسته ایم با شجاعت جدی و با کنجکاوای خستگی ناپذیر بپرسیم که چرا و چگونه مسلمان شده ایم و در مسلمانی فرهنگی اسیر مانده ایم، در فرهنگ دینی زور و فشاری به ما وارد می آید که نمی پرسیم و نا پرسایی چنان قرن ها در ما عجین و نیرو مند شده که رفتاری بی درد سر تر از آن نمی شناسیم.

فرهنگ سازان ما چون مولانا جلال الدین بلخی و همانند های فراوان او بوده و هستند که با ذهن تمثیلی، قیاسی بچگانه شان در تضاد ها کلیت الاهی دیده و ادبا و روشنفکران ما را قرن ها با شعر های سکر آور و چون لولو، لولو گفتن مادر در گوش طفل ما را نیندیشا و نا پرسا به خواب برده اند. ادامه دارد.